

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين و صلي الله علي سيدنا محمد و آله الطاهرين

بحث در بیع فضولی لنفسه مثل غاصب است

رسیدیم به اشکال چهارم که این بود که اجازه به منشأ تعلق پیدا نکرده و قابلیت تعلق به او ندارد چون منشأ این است که فضولی لنفسه می‌خواهد بفروشد، لا للمالك. اجازه برای این است که این بیع برای مالک واقع شود. پس اجازه لم تتعلق بالمنشأ و اگر بگوئیم این منشأ متعلق اجازه نیست چیز دیگری متعلق اجازه است، این هم که فایده‌ای ندارد.

اجازه باید تعلق پیدا کند به آنچه که واقع شده، بعد مرحوم شیخ جوابی را از میرزای قمی فرمودند و نقل کردند که ایشان دو ادعا دارد: یک ادعایش این است که این اجازه با سایر اجازه‌های در بیع فضولی فرق می‌کند. در سایر موارد اجازه می‌آید همان که واقع شده را تکمیل می‌کند و مکمل است، اما این اجازه مصحح است و عنوان مکمل را ندارد که اینها را توضیح دادیم فقط یک فهرستی را عرض می‌کنم که ذهن شما در بحث منظم بشود.

مطلب دوم اصلاً میرزا فرمود بگوئیم در خصوص بیع غاصب لنفسه اجازه عقد مستأنف را دارد، یک عقد جدیدی است و بعد فرمودند یکی از اقوال در مسئله هم همین است، این دو تا مطلب را میرزا فرمود.

شیخ اعظم انصاری (قدس سره) نسبت به مطلب اولش فرمود اگر اجازه بخواهد مصحح باشد این خلاف الاجماع و العقل است. ما یک مقدار راجع به این عقل بحث کردیم و آخر الامر منتهی شدیم به این مطلب که اینجا خلاف عقلی وجود ندارد، اگر اجازه بخواهد مصحح باشد این از امور اعتباریه است در امور اعتباری هم چنین چیزی مانعی ندارد اولاً و بعد گفتیم اصلاً اجازه می‌آید به حقیقت بیع و حقیقت عبد تعلق پیدا می‌کند که حقیقت عقد هم همان تبادل بین المالین است و این تبادل بین المالین متعلق برای اجازه قرار می‌گیرد، البته بعداً جواب خود مرحوم شیخ را هم که بخوانیم یک مقداری نزدیک به این مطلب هست اما شیخ می‌فرماید تا اینجا جواب مرحوم میرزای قمی خلاف الاجماع و العقد است.

مرحوم شیخ می‌فرماید اینکه شما آمدید گفتید اجازه یک عقد مستأنف است چون مرحوم میرزا در این اجازه‌ی بیع فضولی لنفسه گفت بگوئیم خود اجازه یک عقد مستأنف است، عقد مستأنف یعنی خودش به منزله‌ی یک ایجاب و قبول جدیدی است، نمی‌آید ایجاب بایع را بخواهد تصحیح کند، بلکه خودش یک ایجاب مستقلی است، قبول مشتری هم به آن ضمیمه می‌شود و می‌شود یک عقد مستأنف و جدید.

میرزای قمی فرمود قول به اینکه اجازه یک عقد مستأنف است یکی از اقوال در مسئله است یعنی در میان فقها بعضی هستند که قائل به این هستند که اجازه عقد مستأنف، اشکالی که شیخ اینجا دارد می‌فرماید لم یعهد من أحد من العلماء و غیرهم، فقها و غیر فقها هیچ کسی نیامده این حرف را بزند که اجازه یک عقد مستأنف است، می‌فرماید بله؛ کاشف الرموز در کتاب کشف الرموز از استاد خودش این مطلب را نقل کرده که الإجازة من مالک المبیع بیع مستقل بغیر لفظ البیع، این را کاشف الرموز از استادش

نقل کرده که اجازه یک بیع مستقل است و خودش جای ایجاب جدید می‌نشیند، یعنی جای آن ایجاب بایع و ایجاب جدید خودش و آن قبول مشتری هم به آن ضمیمه می‌شود.

اما شیخ می‌فرماید این مطلبی که کاشف الرموز از استادش نقل کرده که اجازه یک عقد جدید است و یک بیع مستقل است، لا یجری فیما نحن فیه، می‌فرماید این در ما نحن فیه که بایع لنفسه می‌فروشد و مشتری قصد تملیک ثمن به بایع و تملک مبیع از بایع را دارد، این نمی‌شود جای او باشد. می‌فرماید اگر ما بگوئیم مالک با اجازه‌ی خودش می‌خواهد بیع را برای خودش قرار بدهد آن قبول مشتری دیگر قابلیت انضمام به این اجازه را ندارد، آن قبول مشتری برای این بوده که ثمن را به همان بایع غاصب تملیک کند، آن قبول مشتری برای تملک مبیع از همان بایع غاصب بوده، پس اگر بگوئیم این اجازه خودش ایجاب جدید است آن قبول مشتری چون طرفش همان بایع غاصب بوده می‌گوید من ثمن را به توی بایع عاقد تملیک می‌کنم، قابلیت انضمام به این اجازه را ندارد و در نتیجه در ما نحن فیه فلا بد له من قبول آخر.

می‌فرماید اینجا باید قبول دیگری باشد، بعبارة آخری آنچه مرحوم کاشف الرموز از استاد خودش نقل کرده در آن اجازه‌ای هست که مشتری قصد تملیک ثمن به خصوص بایع را نکرده باشد، بلکه قصد تملیک ثمن کرده به مالک مثنی اما اینجایی که بایع لنفسه معامله را انجام می‌دهد مشتری هم قصد تملیک ثمن به خود این بایع غاصب کرده پس قبولش قابلیت انضمام به اجازه را ندارد.

در آنجایی که بایع فضولی للمالک معامله می‌کند، مال مردم را برای خود مردم معامله می‌کند، مشتری ثمن را به مالک اصلی تملیک می‌کند، پس جا دارد بگوئیم اگر مالک اصلی اجازه داد بگوئیم اجازه‌اش یک ایجاب مستقل است، قبول مشتری قبلاً قابلیت انضمام به این را دارد و برای اینکه این قول استاد کاشف الرموز هم درست باشد باید دو تا مبنا را قبول کنیم؛

مبنای اول این است که ما بگوئیم تقدیم قبول بر ایجاب اشکالی ندارد، یعنی اگر این قول استاد کاشف الرموز را بخواهیم بپذیریم باید بگوئیم تقویم قبول بر ایجاب اشکالی ندارد. مبنای دوم هم موالات است، چون بین این عقد و زمانی که مالک اجازه می‌دهد ممکن است فاصله بشود، بگوئیم فصل طویل بین القبول و الايجاب اشکالی ندارد، بگوئیم موالات معتبر نیست. در ذهنم می‌آید که ما بحث موالات را که مطرح کردیم به این نتیجه رسیدیم که موالات شرطیت ندارد. اگر یک کسی امروز ایجاب را گفت و یک سال بعد مشتری گفت قبلت این مانعی ندارد.

حالا ببینید شیخ می‌فرماید این حرفها، این صحبت‌ها مال جایی است که بایع فضولی للمالک می‌فروشد و مشتری هم ثمن را از اول تملیک به مالک کرده اما در ما نحن فیه قضیه چیست؟ در ما نحن فیه بایع عاقد لنفسه معامله کرده، فضولی لنفسه معامله کرده مشتری هم تملیک ثمن کرده بنفس البایع، پس اینجا نمی‌توانیم بگوئیم این اجازه همان است که استاد کاشف الرموز گفته و خودش بشود یک عقد مستأنف یا بیع مستقل.

الآن اینجا ما باید جوابی که خود شیخ می‌خواهد از این اشکال چهارم بدهد چیست؟ اول باید جواب شیخ را بخوانیم؛ من ترتیب بحث را عرض کنم: شیخ یک جوابی را در اینجا ذکر می‌کند، بعد که جواب را ذکر می‌کند می‌فرماید اشکال این جواب ما این است که این جواب در بیع فضولی لنفسه می‌آید اما در شراعی فضولی لنفسه نمی‌آید. در آنجایی که فضولی مشتری است و با پول مردم برای خودش چیزی را می‌خرد می‌فرمایند این جواب نمی‌آید، این دو. لذا بعد مجدداً شروع می‌کنند به یک جواب دیگر که جواب کاملی باشد هم در بیع فضولی لنفسه بیاید و هم در شراعی بیاید.

این که تمام می‌شود می‌پردازند به این مطلب که آیا در بیع فضولی لنفسه با اجازه‌ی مالک می‌شود بگوئیم مالک بیاید اجازه کند این معامله برای خود فضولی واقع شود یا نه؟ این فهرست بحث است.

بسم الله الرحمن الرحيم

در رابطه با غدیر چند نکته را عرض کنم که توجه به این نکات برای ما خیلی لازم است؛

نکته‌ی اول این است که مهمترین مسئله‌ی دینی ما، مهمترین واقعه‌ی تاریخی ما غدیر است، یعنی ما در معارف دینی از قرآن و سنت رسول خدا و ائمه‌ی طاهرين عليهم السلام گرفته، اگر یک تتبعی کنیم، مهم‌تر از چیزی به نام ولایت نداریم و این ولایتی که می‌گوئیم، نه مجرد اینکه ما یک اعتقاد قلبی داشته باشیم که امیرالمؤمنین (علیه السلام) جانشین بلا فصل رسول خدا (صلي الله عليه وآله) بوده و به عنوان حجت هست بین خدا و بشر، که این باید هم باشد! اما یک نکته‌ای در کلمات امام رضوان الله عليه هست که می‌فرمودند مسئله‌ی ولایت تجلی اصلی‌اش در مسئله‌ی حکومت است. یعنی اینکه ما می‌گوئیم ولایت خیلی مهم است لم یناد بشيء مثل ما نودی بالولاية یک امر قلبی که بگوئیم ما را به این ذوات مقدسه متصل می‌کند نیست، باید معتقد باشیم آنهایی که فقط و فقط صلاحیت حکومت دارند اینها هستند، اصلاً هیچ کسی حق حکومت بر بشر ندارد الا خدا، رسول و اولوالامر.

از آیه اولوالامر یا آیه ولایت «إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا» به خوبی این مطلب استفاده می‌شود که خدای تبارک و تعالی مقصود اصلی‌اش این است که ولایت و سرپرستی و اداره‌ی جامعه باید تحت عنوان خدا، رسول و اولوالامر باشد.

این مسئله خیلی مهم است، ما در هیچ شریعتی از شرایع سابقه مسئله‌ی حکومت نداشتیم، یک وقتی من در این روایت امام باقر (علیه السلام) دقت می‌کردم که چرا حضرت می‌فرماید بنی الاسلام علی خمس که یکیش ولایت است که اهم آن است، وقتی می‌گویند بنی الاسلام یعنی اسلام روی اینهاست و ممکن است خیلی از اینها در شرایع سابقه نبوده باشد و همین هم هست، در هیچ شریعتی نبی و رسول در آن شریعت یا وصی رسول موظف به تعیین حکومت نبوده، موظف به تشکیل حکومت نبوده، این خیلی مطلب مهمی است که اسلام مهمترین مسئله‌ی دینی و معرفتی‌اش ولایت است، ولایت مهمترین و اوج تجلی‌اش در مسئله حکومت است، مسئله‌ی بیان احکام، مبین احکام بودن، ائمه (ما (علیهم السلام) انجام دادند و بحمدالله آن مقداری که برای بشر لازم است از خودشان به یادگار گذاشتند اما در هیچ زمانی نگذاشتند ائمه ما حکومت تشکیل بدهند، آن حکومتی که خدای تبارک و تعالی قرار داده بود اگر از اول اسلام واقعاً آن حکومت تشکیل شده بود امروز یک غیر مسلمان در دنیا نداشتیم!

تمام وزر و وبال‌های مسیحیت، یهودیت و مذاهب و اقوام و گروهها بر عهده و بر گردن آن کسانی است که اسلام را در صدر خودش منحرف کردند و الا اگر بعد از رسول خدا (صلي الله عليه وآله)، امیرالمؤمنین (علیه السلام) حکومت تشکیل داده بود، یک حکومت بر مبنای دینی و بعد هم امام حسن، امام حسین (علیه السلام) اینها اگر حکومت تشکیل می‌دادند امروز یا غیر مسلمان نداشتیم و یا خیلی کم داشتیم!

شما ببینید این انحرافی که در اسلام به وجود آمد؛ ما می‌گوئیم قضیه‌ی کربلا و عاشورا ریشه‌اش در سقیفه است، حرف کاملاً دقیق و صحیحی است، این انحراف‌های بعدی هم ریشه‌اش در سقیفه است، به وجود آمدن مذاهب جعلی تماماً ریشه‌اش در همان جاست، به وجود آمدن داعش ریشه‌اش در آنجاست و الا اگر از اول می‌گذاشتند آنچه که خدای تبارک و تعالی فرموده.

خدا در سوره مبارکه مائده، در یک صفحه‌ی قرآن کریم یک جا می‌فرماید «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا الْيَهُودَ وَالنَّصَارَى

أُولِيَاءَ ؟ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ»، می‌فرماید یهود و نصاری را ولیّ خودتان قرار ندهید، بعد می‌فرماید اگر کسی از مسلمین آمد یکی از اینها را ولیّ خودش قرار داد این از اسلام خارج می‌شود، داخل در اینها می‌شود. اینها را بیان می‌کند و بعد می‌فرماید بدانید، «إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا»، ولیّ شما فقط خدا، رسول و والذین آمنوا است. در آیه بعد می‌فرماید کسی که ولایت اینها را قبول کند اینها در حزب الله قرار می‌گیرند، این آیات را که کنار هم بگذاریم چه از آن فهمیده می‌شود؟ آیا ولایت به همان معنای نصرت که بعضی از اهل سنت توهّم کردند! بگوئیم منظور نصرت است، یاری کردن است، همین **وَلِيُّكُمُ اللَّهُ** را می‌گویند یعنی نصرت خدا. نصرت خدا در آن آیه قبل که **لَا تَتَّخِذُوا الْيَهُودَ وَالنَّصَارَى أَوْلِيَاءَ**، اگر آنجا هم اولیاء را بخواهیم به معنای نصرت بیان کنیم هیچ فقیهی نیامده بگوید نصرت خواستن از کافر حرام است، هیچ فقیهی نیامده بگوید اگر کافر انسان مسلمانی را یاری کرد این حرام است! اما یک آن تحت ولایت کافر بودن از اشدّ ذنوب است به طوری که انسان از دین خارج می‌شود.

آیات به خوبی گواه این مطلب است. ما باید واقعاً روی این مفهوم حکومت که امروز این حکومت اسلامی ما هم واقعاً یک رشحه‌ای از آن ولایت است، مشروعیتش، اساسش، همه بر همان پایه است! ما معتقدیم اولوالامر دستور دادند که در زمان غیبت حاکم مسلمین ولیّ فقیه و فقها باشند، فقیه ولایت داشته باشد، اینها بر اساس همین مبانی دینی است که ما داریم، لذا نیائیم مسئله‌ی ولایت را فقط به یک امر اعتقادی، فقط به یک امر قلبی، یک امر معنوی صرف! نه، اصلاً قدرت سیاسی اسلام در همین است.

شما ببینید در پرتو حکومت انسان چقدر می‌تواند کار کند؟ چقدر مسلمین می‌توانند عزّت پیدا کنند، اما اگر یک حکومتی حکومت غیراسلامی شد روز به روز اسلام در آن ضعیف می‌شود و مسلمین در آن ضعیف می‌شوند این یک نکته که بحث از ولایت یعنی حکومت، یعنی سرپرستی، یعنی همان ولایت در تصرّف، همان که رسول خدا در غدیر فرمود أَلَسْتُ أُولَى بَكُم مِنْ أَنْفُسِكُمْ، این مگر غیر از تصرف چیز دیگری است؟ یعنی در باب تصرّف من اولای شما هستم در تصرف در خود شما، اموال شما، نفوس شما از خودتان، همه هم عرض کردند بلی.

روی این بُعد خیلی فکر کنید متأسفانه سی و چند سال از انقلاب گذشته هنوز گاهی در حوزه‌های علمیه ما در گوشه و کنار این سؤال مطرح است که آیا اسلام حکومت دارد یا ندارد؟ به این معناست که دقّت نکردند در حقیقت ولایت و غدیر، حقیقت غدیر غیر از مسئله‌ی ولایت، حکومت، سرپرستی، چیز دیگری در آن معنا ندارد. لذا روی این جهت باید تکیه کنیم، این جهت را باید خیلی عمیق‌تر کنیم، روی آن کار شود و بیشتر ما این را تثبیت کنیم.

نکته‌ی دوم این است که بعضی توهّم می‌کنند که ذکر حقایق غدیر یا پرداختن به جزئیات غدیر ممکن است منافات با وحدت داشته باشد و متأسفانه گاهی اوقات می‌گویند حالا قضیه‌ی غدیر یک قضیه‌ی تاریخی بوده و تمام شده! این را رها کنیم، این از اشتباهات بسیار بزرگ و غیر قابل بخشش است، ما اگر غدیر را فراموش کنیم دین به طور کلی فراموش شده، چیزی از دین باقی نمی‌ماند، این برهان دارد، استدلال دارد، صدها دلیل پشتوانه‌ی این حرف و این ادعاست. ما می‌گوئیم نه تنها نباید غدیر را فراموش کرد، نه تنها غدیر یک مسئله‌ی تاریخی محض نیست بلکه یک مسئله‌ی سیاسی، یک مسئله‌ی اعتقادی، قدرت سیاسی اسلام تجلّی در غدیر دارد و باید سال به سال همیشه زنده‌تر از گذشته باشد مسئله‌ی غدیر. بلکه می‌گوئیم اصلاً خودش نقطه‌ی وحدت است، ما اگر بخواهیم با اهل سنت وحدت داشته باشیم باید بنشینیم و آنها را بنشانیم بگوئیم شبهاتی که در مورد غدیر داریم چیست؟ اینها را مطرح کنند عالمانه، منصفانه و بدون هیچ تعصبی به اینها جواب بدهیم، ما نباید به بهانه وحدت بگوئیم غدیر را مطرح نکنیم! این یک قضیه‌ای بوده که بیش از صد صحابی آن را روایت کرده‌اند، حدیثی متواتر تر از غدیر نداریم.

یکی از علمای اهل سنت این مطلب را دارد و می‌گوید اگر کسی بخواهد در غدیر خدشه کند دیگر هیچ حدیث قطعی نمی‌تواند پیدا کند، یک حدیثی که بیش از صد صحابی آن را نقل کردند، در اعلی درجه‌ی تواتر است، پشتوانه‌ی قطعی روایی دارد متواتر است،

پشتوانه‌ی قطعی قرآنی دارد، حالا وقت نیست که جزئیات آیات را بخواهم مطرح کنم، این باید به نقطه‌ی وحدت تبدیل شود، این باید محور وحدت باشد منتهی بدون هیچ تعصبی. آیا بگوئیم رسول خدا در حجة الوداع در آن سرزمین داغ همه‌ی مردم را نگه داشتند، در سرزمینی اگر گوشت را روی سنگ می‌گذاشتند پخته می‌شد مردم را نگه داشتند بگویند من علی را دوست دارم شما هم دوست داشته باشید!

این را که صدها بار قبلاً فرموده بود، جزئیاتی که در آیه وجود دارد اصلاً به خوبی گواه این مطلب است. اینکه من عرض کردم اگر ولایت را از دین بگیریم دین چیزی ندارد! چون خود خدا به رسولش فرمود **وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ**، خدا به رسولش در سال آخر فرمود اگر مسئله‌ی ولایت امیرالمؤمنین که غدیر اختصاص به ولایت امیرالمؤمنین ندارد چون در خطبه غدیریه رسول خدا نام تمام اوصیاء خودش را تا حضرت حجت(عج) ذکر کردند، فرمود اگر اینها را نگوئی اصلاً رسالت خدا را انجام ندادی، یعنی تمام این بیست و چند سال کأن لم یکن می‌شود!

پس معلوم می‌شود ما چیزی مهم‌تر از ولایت نداریم، با ولایت توحید محقق است، با ولایت رسالت محقق است، با ولایت قرآن حقیق، ثابت و محفوظ است. ولایت که نباشد تمام اینها یک مسیر دیگری را طی می‌کند. بنابراین ما باید این را به عنوان نقطه‌ی وحدت و محور وحدت قرار بدهیم، سعی کنید از نظر اعتقادی و امامت اعتقادمان را کامل کنیم، امروز درست نیست به یک طلبه‌ای بگویند که چه دلیلی بر امامت دارید؟ نتواند جوابی بدهد. قبلاً شرح تجرید را می‌خواندند بلا فاصله پنج تا آیه می‌تواند بگوید و چند تا حدیث می‌توانست بگوید، اعتقاد خودتان و خانواده‌تان را نسبت به امامت هر چه بیشتر محکم کنید، فردا که روز غدیر است فقط به یک عیدی بسنده نکنید بچه‌هایتان را بنشانید و برایشان توضیح بدهید که امروز چه روزی است؟ ولایت یعنی چه؟ خدا چه فرمود؟ پیغمبر چه فرمود؟ اینها در ذهنشان بماند ان شاء الله.

امیدوارم که خدای تبارک و تعالی ما را از برکات روز غدیر بهره‌مند بفرماید.

وَصَلَّى اللهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ